

اُغوزها، خزران و سلجوقی‌ها

اقوام اسرائیل و ترکان سلجوقی

دکتر ض. صدر

اقوام یا اسباط دوازده‌گانه یهود بنا به اسطوره تورات منشأ خود را از بابل میدانند و نوح و ابراهیم رابابلی قلمداد می‌کنند (سفر پیدایش: باب ده، شماره 10+ باب یازده شماره‌های 10، 9 و 31)، در حالیکه متون بابلی از وجود ایندو پیغمبر اسطوره‌ای تورات اطلاعی بدست نمی‌دهند؛ و این در اسطوره سومری (نخستین تمدن شناخته شده بشری) است که از «أتابایشتم» یا نوح سومری در ضمن داستان «گیل‌گمش» و مسأله‌ی طوفان یاد میشود که سرمنشاء داستان طوفان تورات است؛ همچنانکه شکستگی دنده «ان کیدو» خدای دریای ژرف و آبهای آرام و کنترل شده و هوشمندی، سرمنشاء بوجود آمدن «حوّا» از دنده چپ آدم در تورات است. کاتبان و نویسندگان تورات اسطوره نوح و داستان طوفان را نظیر تولد حوّا از دنده چپ آدم حداقل هزار و پانصد سال بعد نقل و تحریف کردند و چون از تمدن سومری بیخبر بودند آنرا به خطا بعد از دوره اسارت چهل و هشت ساله خود در بابل، منسوب به تمدن بابل کردند.

بنا به روایت تورات نوح دارای سه پسر بود که بعد از واقعه طوفان، پسران زیادی از ایشان متولد شدند (سفر پیدایش، باب ده، شماره 1-32)

- یافث و فرزندان او: باب ده، شماره 6-1

- حام و فرزندان او: باب ده شماره 20-7

- سام و فرزندان او: باب ده شماره 32-12

بعنوان مثال فرزندان (البته پسر) سام را چنین برمی‌شمارد که کوچکترین فرزند نوح بود: "از سام که پدر جمیع بنی عامر و برادر «یافث بزرگ» بود از او نیز اولاد متولد شد پسران «سام»: عیلام و آشوروارفکشاد و لود و آرام بود."

اما از یکسو اسطوره آشوری و آرامی این ادعای تورات را بر نمی‌تابد و از سوی دیگر ایلامی‌ها (نظیر سومری‌ها) تبار اسطوره‌ای جداگانه‌ای دارند و زبانشان نیز به گروه زبانهای پیوندی (التصاقی) نظیر فنلاندی، مجاری، ترکی، منچوری و کره‌ای متعلق است، نه به گروه زبانهای قالبی. گروه اخیر به ناروابه سام بن نوح و به خطا به زبانهای «سامی» مشهور شده‌اند، در حالیکه تمدن اکّدی هزار سال پیش از «زمان دینی» موسی و اسطوره تورات (1300 ق م) وجود تاریخی (و نه اسطوره‌ای) داشته است: (سارگون اکّدی: 2450 ق م) در ضمن اسطوره‌های اکّدی و نیز دوشاخه منشعب از آن یعنی تمدن بابلی و تمدن آشوری که از لحاظ تاریخی، خود و اسطوره‌هایشان قرن‌ها مقدم بر

اسطوره‌ تورات بوده و با آن ارتباط چندانی جز بعنوان منبع الهام و اخذ و نقل نداشتند. لذا انتساب تمدن و اسطوره‌های اگدی و بابلی و آشوری به سام پسر نوح از نظر تاریخی و اسطوره‌شناسی نادرست است و جز تعصب‌دلیلی بر طرح این امر نادرست وجود ندارد.

بنا به تاریخ «دینی و اعتقادی» یهود که متکی به تورات است پس از «یوشع نبی»، دولت مستقل یهود با آغاز سلطنت داوود نبی (گویا 997 تا 972 ق.م) و پسرش سلیمان (972 تا 932 ق.م) بوجود آمد. بعد از درگذشت سلیمان (نبی‌پادشاه) تجزیه دولت مستقل و یکتای یهود روی داد و در زمان بُخت‌النصر (نبوکد نازاردوم) پادشاه بابل در 597 ق.م و بخصوص در 587 ق.م شهر و معبد اورشلیم بنا به نوشته تورات، بدست لشکر او ویران گشت و تورات موسی که در تابوت (صندوق چوبی) نگهداری میشد سوزانده شد. تعداد ده‌هزار نفر اسیر (بعنوان برده و کنیز) به بابل فرستاده شدند که در سال 539 ق.م توسط کورش کبیر آزاد شدند. تعداد اینان گویا در فاصله 48 سال (539-587) چهاربرابر شده بودند و جمعاً چهل و دو هزار و سیصد نفر قلمداد شده‌اند. (کتاب دوم پادشاهان، باب 24 و 25+ کتاب دوم تواریخ ایام باب 36+ کتاب عزرا باب 2 شماره 64)

در دوره هخامنشی بخشی از اسیران یهودی با خزاین سلیمان از بابل اجازه بازگشت به اورشلیم ریافتند (عزرا، باب 4، 6 و 8) و بخشی هم در شوش و همدان و سراسر قلمرو وسیع امپراتوری (شاهنشاهی) هخامنشی از بخارا تا مصر پراکنده شدند. از آن بخش از یهودان «آل ابراهیم و آل اسحاق» که در ایران تاریخی بودند، ما روایت توراتی مشهور به «استر مردخای» را داریم (تورات، کتاب استر، باب اول الی باب دوازدهم) که مقبره منسوب به او در شهر همدان باقی است. بنظر «هنری فیلد» آمریکایی مؤلف کتاب «مردم‌شناسی ایران» (صفحه 353) آنجا بنا به دلایل معماری و تاریخی قبرشوشن (سوسن دخت) شاه‌بانوی عهد یزدگرد ساسانی و مادر بهرام پنجم است نه «استر» که یکی از زنان حرمسرای خشایارشا (بنوشته تورات: آخشورش) بود. جالب است که در تورات شهر «شوش» پایتخت ایلامیها و سپس هخامنشیان نیز همه‌جا «شوشن» ثبت شده است. (استر، باب یک، شماره 2، باب 9، شماره 6)

در منطقه فلسطین، یهودیان پس از ازسپری کردن سلطه مقدونیان (سلوکیان) که بسیار سخت بود، تحت سلطه رومیان قرار گرفتند و در 70 میلادی تیتوس ولیعهد روم به مسئله یهود برای رومیان نقطه پایان گذاشت. پس از مسیحی شدن بیزانس (روم شرقی) در 313 میلادی یهودان بعنوان مُسَبِّین قتل مسیح مورد آزار شدید مسیحیان قرار گرفتند و در زمان فتح اورشلیم بدست مسلمین در قرارداد صلح و تسلیم فلسطین، رومیان مسیحی از عُمر خلیفه بزرگ مسلمین خواستند که متعهد شود یهودیان را اجازه سکونت در فلسطین و اورشلیم ندهد و این قرارداد تا فتح و تصرف فلسطین در جنگ اول جهانی توسط انگلستان تقریباً برقرار بود. اشغال فلسطین از سوی انگلستان منجر به ایجاد دولت اسرائیل در بعد از جنگ جهانی دوم شد. (1948)

در ایران پس از شکست قادسیه و فتح سریع ایران ساسانی بوسیله اعراب مسلمان (642م=20ه.ش) حرمت اجتماعی یهودیان در قلمرو خلافت عربی از جمله ایران بطور کلی نسبت به دوره ساسانیان زرتشتی افزایش یافت. زیرا دین یهود نظیر دینهای مسیحی و سپس زرتشتی (مجوس) جزو ادیان مورد قبول مسلمین بود و باصطلاح «اهل کتاب» محسوب میشدند. در اسپانیای بنی امیه بنا به «مکاتبات خزری»، ما از وزیر دارائی و سپس وزیر امور خارجه یهودی بنام «حسدای بن شپروت» سراغ داریم. در ایران عهد مغول نیز که سیاست حساب شده و صحیح تسامح و سعه صدر قومی (زبانی و دینی) اعمال و اجرا می شد، «سعدالدوله» یهودی مذهب بعنوان نخست وزیر ایران مدتها حکومت کرد و خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، نخست وزیر غازان خان نیز عنایتی به یهودیان داشت و گویا نسب به آنها میبرده است. میرزا ابراهیم کلانتر نخست وزیر زندیه و آقا محمدخان قاجار نیز اصل و تبار یهودی داشته است. ناصرالدین شاه در سفرنامه خود در موضوع ملاقات بارون روچیلدر لندن با او، به آسودگی یهودیان در ایران اشاره می کند. در تاریخ ایران سنتی تنها در دوره صفویه و اندکی در عهد قاجاریه است که آسودگی یهودیان بهم می خورد. سه واقعه زیر نشان از دشواری های یهودیان در تاریخ سنتی ایران دارد:

واقعه ملا مردخای لاری در زمان شاه عباس اول صفوی

قتل عامی در تبریز در برزخ زندیه و قاجاریه؛ به نوشته تاریخ یهود در ایران (دکتر لوی) در نتیجه رقابت تجار ارمنی با تجار یهودی رخ داد.
دفاع شیخ هادی تهرانی از حقوق یهودیان در زمان قاجاریه.

یهودیان ایران در دوره پهلوی کاملاً در رفاه بودند و در جمهوری اسلامی نیز با وجود مهاجرت وسیع به قاره آمریکا، باقی ماندگان در آسایش و امنیت اند. در آغاز انقلاب چند تنی از بزرگان شان با اتهام جاسوسی کشته شدند و در نتیجه سیل مهاجرت یهودیان از ایران آغاز شد و بنا به آمار از 250 هزار یهودی تنها 25 هزار نفر در ایران باقی مانده اند و تقریباً سیصد نفر به اسرائیل رفته و مابقی رهسپار قاره آمریکا شده اند.

نکته مهم تاریخی اینست که مسلماً اکثریت یهودیان ساکن مناطق شمالی ایران تبار ترک خزری داشته و از تبار اسطوره ای «ابراهیم و اسحاق» نمی باشند، زیرا چنانکه آرتور کستلر محقق مشهور یهودی در کتاب ارزنده «سبب سیزدهم» (The Thirteen Tribe) بخش دوم فصول 5 و 7 نشان داده است: «قسمت عمده یهودیان (اروپای شرقی و بنابراین یهودیان جهان از تبار ترک خزر است و نه از اصل سامی» (صفحه 254). این کتاب بنام «خزران» از سوی انتشارات خوارزمی تهران در سال 1374 با ترجمه فارسی روانی توسط محمد علی موحد به چاپ دوم رسیده است. بخش حاکم اتحادیه خزرها و غزها (اُغزها) در زمان «بولن خان» (خان دانا) به دین یهود گرویدند (740 میلادی=118ه.ش). (خزران، ص 17) نوشته «یوسف شاه» خاقان یهودی خزرها به «حسدای پسر شپروت» وزیر امور خارجه خلافت اموی اسپانیا در قرن دهم (954-961 میلادی) در «مکاتبات خزری» هم آنها تأیید می کند. (خزران، صفحات 94، 266، 267، 271، 280-79)

تاریخ این تغییر دین در سال 740 میلادی یعنی دهسال پیش از انقراض امپراتوری اُموی (در سال 750 میلادی = 128ه.ش) است. «مسعودی» مورخ مشهور مسلمان بخطا، تغییر دین خزران از شمنیسم به یهودیت را، در زمان هارون الرشید می‌داند. هدف اصلی این تغییر دین کاملاً سیاسی بود و آن مصون ماندن از حملات بیزانس (روم شرقی) مسیحی و خلافت اموی مسلمان بود. امپراتوری خزر در سال 965 میلادی با حمله «سویاتسلاو» امیر «کی‌یف» به پایتخت تابستانی خزرها یعنی «سرکل» برای همیشه از میان رفت ولی کشور خزرها و مردم آن وجود داشت. اطلاعات ما در قرن سیزدهم نشان می‌دهد که «باتوخان» نوه چنگیز پایتخت زمستانی خزرها یعنی شهر «اتیل» را که در کنار رود «اتیل» (ولگای بعدی) واقع بود، پایتخت خود ساخت. خزرها یا در میان مغولها و تاتارها (که بوسیله چنگیز و باتو از موطن خود در میان مغولستان و منچوری آورده شده بودند) تحلیل رفتند و یا به اروپای شرقی مسیحی روی نمودند و مورد آزار و کشتار مسیحیان واقع شدند. بالاخره بخشی نیز به ایران و دنیای اسلام روی آوردند، سرنوشتی که متحدین آنها یعنی اُغزها در دوره اوج و شوکت خزران پیش از خود آنها تجربه کرده بودند که به کوتاهی بشرح آن پرداخته می‌شود.

چنانکه قاعده کلی هر «سقوط بزرگ» است پس از انقراض امپراتوری خزر در میان ترکان خزر نهضتی بنام «مسیح موعود» پدید آمد که جهت تسخیر فلسطین و تأسیس دولت موعود یهود فعالیت میکرد. بنیادگذار آن یکنفر یهودی خزری بنام سلیمان بن دوجی (دوه‌چی: شتربان) یا روحی بود (بنا به اختلاف قرائت کاتبان). پسر وی بنام مناحم با یک منشی فلسطینی به همه جا نامه مینوشت که: سلیمان بن دوه‌چی همان ایلیا (الیاس) است و پسر او مسیح (مشیه) موعود یهود میباشد. مناحم بر همین اساس بعدها نام «داوودالروی» و لقب مشیه (مسیح) بر خود نهاد. وی مرکز جنبش خود را به کردستان عراق انتقال داد (قرن 12 میلادی) و دژ «آمد» در نزدیکی موصل را به پیروی از حسن صباح به تصرف خود درآورد. بسبب مخالفت خاخام بغداد و فراهم نبودن شرایط قیام، داوودالروی بدست پدرزنش مسموم و بقتل رسید و نهضت او عقیم ماند. او را باید از نخستین صهیونیست‌های تاریخ بشمار آورد. سپر شش‌گوش داوود خزری تبدیل به ستاره داوود شد و از قرن شانزدهم تا به امروز به سمبل یهودیان و کشور اسرائیل مبدل شده است. لذا ستاره شش‌گوش داوود ربطی به داوود پیامبر پادشاه صاحب «مزامیر» ندارد (خزران: ص 172-171) وجود این نهضت را باید نشانه و دلیل نفوذ مهاجرت شدید یهودیان خزر در شمال و غرب ایران و عراق کنونی دانست. (در مورد منابع اسلامی، بیزانسی و منابع جدید به ملحقات محمد علی موحد مترجم «خزران» مراجعه شود خزران: ص 259-270)

چنانکه اشاره شد امپراتوری خزر از اتحاد اقوام ترک خزر و اقوام ترک اُغوز بوجود آمد، قدرت گرفت و در برابر روم شرقی و خلافت اُموی و بعد عباسی، قدرت مهمی به حساب می‌آمد. پس از گرویدن خزران به یهودیت، اُغزها طی دو فقره شروع به مهاجرت و جدا شدن از هسته حاکم خزران کردند. (امپراتوری صحرانوردان: ص 306 و 256)

دسته‌ای از این اُغزها در قرن یازدهم میلادی گویا از یهودیت باز به شمنیسم برگشته و مرغزاران روسیه کنونی را از چنگ قبایل ترک «پچنگ» خارج کرده و به تصرف خود درآوردند. (سال 1054 میلادی) آنان بعدها بتدریج مسیحی شده و در میان اقوام دیگر اروپای شرقی مستحیل شدند.

دسته دیگر ترکان اُغوز در قرن دهم میلادی (985 میلادی=363 ه.ش) با بخشی دیگر از قبایل غز از خزران جدا شده و در همان قرن یازدهم موفق به تأسیس امپراتوری سلجوقی شدند. (1037 میلادی=415 ه.ش) که تقریباً نیم قرن پیش از آن به اسلام گرویده بودند. (حدود 986 میلادی=364 ه.ش)

بنا به نوشته و.و. بارتولد در دایرةالمعارف اسلامی مجلد دوم صفحه 178 ذیل ماده GHUZZ، اوقوزها(عربی غزها و به بیزانسی اوزوی OUZOI) که اعقاب و اولاد آنها را در آسیا بخطابنام ترکمن می خواندند، در شمال شرقی دریای خزر و در شمال یاییق (اورال بعدی و کنونی) بیلاق قشلاق می کردند. بنا به کتاب حدودالعالم اُغزها یا غزها در قرن دهم به حوالی دریاچه بالخاش می زیستند و بنوشته «بارهبری یوس» (1226_1286) اسقف و محقق یهودی تبار سُریانی زبان، سلجوق پسر «دقاق» یا «توقاق» ملقب به «تیموریالیغ» بمعنای کمان آهنین بود. دقاق تیمور یالیغ (دمیر یاللیق) رئیس طایفه «قینیق» از ایل اُغوز بود. وی یکی از سرداران خاقان خزران و جزو آریستوکراسی حاکم آن بود. پس از مرگ «دقاق» پسرش سلجوق در دربار خاقان خزر تربیت یافت و بزرگ شد تا جای پدر را بعنوان رئیس طایفه بگیرد. سلجوق جوانی متهور بود و بی پروا با خاقان سخن می گفت. بالاخره خاتون (ملکه) به مخالفت با سلجوق برخاست و سلجوق ناچار دربار خزرهای یهودی را بسوی جنوب شرقی یعنی قلمرو سامانیان ترک کرد. سامانیان نمایندگان خلافت عباسی مسلمان در ماوراءالنهر محسوب می شدند. مطلب حدودالعالم در مورد مهد اصلی و وطن اولیه قبایل اُغوز باتوجه بمعنی ینال (آینال) بمعنی پادشاه که نام پدر برادر بطنی ظغرل نیز هست (ابراهیم پسر ینال) قابل تأمل است. در حدودالعالم مینویسد: از قرن دهم میلادی این سرزمین امروزی قیرقیزقزاق که در شمال دریاچه بالخاش می باشد. (نقشه جغرافیایی صفحه 307 تصحیح مینورسکی) یعنی در مرغزاران «ساری سو»، «تورگای» و «امبا»، قبایلی ترک میزیستند که نامشان «اُغوز» یا «عُز» بود و مورخین بیزانسی و رومیةالصغری (روم کوچک: آسیای صغیر یا ترکیه کنونی) آنها را «اوزوی» یاد کرده اند.

ابن العبري نیز همین واقعه را با جزئی اختلاف از کتاب «ملک نامه» نقل کرده است. ملک نامه کتابی بود چون «شاهنامه» و بنام آلپ ارسلان (آلپ-اراصلان: شیرمرد آزاده) دومین سلطان سلجوقی تألیف یافته بود که متأسفانه امروز در دست نیست. (نگاه کنید به زیرنویس صفحه 260 کتاب دانلوپ، 1954، تاریخ خزران یهودی، انتشارات دانشگاه پرینستون) روایت مترادف دیگری از این واقعه را «کمال الدین عمر بن احمد حَلَبی» معروف به «ابن العدیم» که معاصر «بارهبری یوس» بوده در کتاب خود بنام «بقیةالطَلَب فی تاریخ حَلَب» آورده است. بالاخره همین روایت را ابن حصول معروف به ابولعلاء صاحب کتاب «تفضیل الاتراک: برتری ترکان» با اغراق بیشتری نقل کرده است. وی از عُمال غزنویان در «ری» بود. ولی کتاب خود را توسط عمیدالملک کندری (نیشابوری) وزیر طغرل به مؤسس

سلسله سلجوقی تقدیم نمود. در این کتاب مؤلف می‌خواهد نشان دهد که سلجوقیان دارای اصل و نسب اشرافی بوده‌اند و «سلجوق کسی است که بر روی خاقان (یهودی) خزر شمشیر کشیده و لذا دربار او را بناچار ترک کرد». وی غزنویان را فاقد اصل و نسب شناخته شده معرفی میکند. حال آنکه آلپ تکین (امیر آزاده) مؤسس سلسله غزنوی و جد مادری سلطان محمود، خود فرمانده کل قوای لشکر سامانیان بود. خواجه نظام‌الملک نخست‌وزیر آلپ‌ارسلان و ملکشاه سلجوقی که مقتدرترین نخست‌وزیر تاریخ ایران نیز هست، لیست بخشی از ثروت آلپ‌تکین را در کنار اخلاق والای او در «سیاستنامه» آورده است.

بنظر می‌رسد واقعیت آنستکه بر اثر جسارت لفظی، بی‌پروائی و تهور سلجوق در قبال خاقان (شاهنشاه) و خاتون (ملکه) خزرها، وی مجبور به ترک دربار پادشاه خزر شده و با ایل و طایفه خود (از قوم اُغوز و قبیله قینیق) از دشت «قرقین» به طرف ساحل راست رود سیحون علیا در حدود شهر جند (نزدیک PEROWSK پرووسک فعلی) آمده است. (985 میلادی=363ه.ش) لقبی که محمود کاشغری در کتاب «لغات‌الترک» (جلد اول، ص 487) چاپ T.D.K، 1985، آنکارا) به سلجوق ذکر کرده است، بایستی مربوط به این دوره از حیات سیاسی بوده باشد: «سوباشی». میدانیم که پایان ده سال تحقیق محمود کاشغری برای تدوین اثر بزرگ خود مصادف با سال فوت آلپ‌ارسلان (1072 میلادی=450ه.ش) است و اتمام تدوین آن مقارن اوایل سلطنت ملکشاه سلجوقی (1074 میلادی=452ه.ش) می‌باشد. وی در ذیل ماده سلجوق می‌نویسد: «سَلْجُک: نام پادشاهان سلجوقی زمان ما است. به او «سلجک سو باشی» (سلجوقِ سرِ آبی) می‌گفتند» سلجوق از ساحل جیحون علیا به حوالی بخارا کوچ کرده و در قلمرو سامانیان او و قبیله‌اش با شوق تمام از یهودیت به اسلام گرویدند و بهمین سبب سلسله حکومتی آنان بعد از تأسیس باو منسوب گردید. رنه گروسه از این حادثه بعنوان «انقلاب مهم و خطیر» نام میبرد. (امپراتوری صحرانوردان، ص 253)

نشانه و دلایل یهودی مذهب بودن «سلجوق» پیش از مسلمان شدن او در ناحیه بخارا، نخست نام پسران او می‌باشد که در دربار خزران متولد شده بودند. اسامی این سه پسر بقرار زیر است:

اسرائیل پدر قتلش مؤسس سلاجقه روم (بخش آنادولی ترکیه امروز)
میکائیل پدر طغرل، چغری (داوود) و ییغو
موسی پدر ابوعلی حسن پسر عموی طغرل

برخی مورخین مسیحی باستناد نام پسران سلجوق، بخطای وی را مسیحی نسطوری تصور کرده‌اند. رنه گروسه ادعای به خطا مدعی است که: «این نامها مأخوذ از کتب مقدسه اسامی اسلامی نیز می‌باشد و بیشتر مقرون به حقیقت مینماید که ایل سلجوق وقتی به حدود و ثغور ماوراءالنهر سامانیان رسید و در آنجا مستقر شد از مذهب شمنی ترک و مغولی دست کشیده و مسلمان شده است» (امپراتوری صحرانوردان، ص 256) در حالیکه چنانکه اشاره شد

سلجوق و پدرش جزو اریستوکراسی نظامی امپراتوری خزر بودند که مطرود خاقان یهودی خزر قرار گرفته و بناچار از قلمرو او خارج شده و باقوم و قبیله خود، بسوی حکومت سامانیان که عاملین خلافت بنی عباسی بودند، روی نهادند. همچنانکه شاخه دیگر اُغزها که بسوی اروپای شرقی رفتند، مسیحی شدند. بخشی از قبایل ترک‌پچنگ نیز در خدمت امپراتوری بیزانس قرار داشتند. بقول رنه گروسه: "عرق و خون ترکی قویتر از نیروی مذهب میشد و بدین جهت بود که در [سال] 1071 میلادی، شب قبل از پیکار «ملازگرد» عده‌ای «پچنگ» اصلاً از خدمت بامپراتور «رومن دیوژن» سر، باز زده و به سلطان آلپ‌ارسلان پیوستند" و در واقع زمینه اطلاعاتی و روانی پیروزی را فراهم ساختند. مشابه همین حادثه قهر و جدایی سلجوق از یهودان خزری، در زمان شاه عباس صفوی رخ داد. بعلت اختلاف داخلی، یکی از یهودیان «لار» در استان فارس نزدیک شیراز بنام «ملا مردخای» از روی غیض و کینه، تغییر دین داد و خود را «ملاواالحسن» نامید. وی یهودیان اکثر نقاط شرقی کشور را مجبور به ترک دین آباء و اجدادی و تشریف به اسلام نمود. (دکتر لوی، تاریخ یهود در ایران، جلد سوم)

بعداز مرگ سلجوق، پسر بزرگش اسرائیل با استفاده از ضعف سلاطین سامانی در قلب ماوراءالنهر پیش روی کرد. اسرائیل که رنه گروسه بخطا نام اسلامی تلقی می‌کند (امپراتوری صحرائوردان، ص 257) پس از انقراض سامانیان بدست پادشاه «قره‌خانی» یعنی ارسلان ایلک نصر (در 999 میلادی = 377 ه.ش) خود را بیغو مُخَرَفِ فغفور: لقب پادشاهان چین) نامید و در تشابه به پادشاه قره‌خانی بخود «اصلان» (شیر) لقب داد و بکمک علی تکین در سال 1025 میلادی (403 ه.ش) که پادشاه قره‌خانیان بود بر علیه سلطان محمود غزنوی وارد جنگ شد. ولی سلطان محمود، عموی طغرل (اسرائیل شاه) را اسیر کرد و با خود به غزنین برد و در آنجا مقتول ساخت. برخی مورخین عصر سلجوقی به خطا نوشته‌اند که «اسرائیل بن سلجوق در جهاد با کفار کشته شد» (اقبال، عباس: تاریخ ایران، جلد دوم، چاپ سوم، کتابفروشی خیام، ص 308)

پس از مرگ علی تکین قره‌خانی که سلجوقیان بسرکردگی طغرل پسر میکائیل تا به آخر عمرش باو وفادار بودند، دیگر چنانکه از نامه‌شان به سلطان مسعود غزنوی معلوم می‌شود، در منازعات جانشینان او وارد نشده و از آن پس برای خودشان شروع به جنگ و فعالیت کردند.

به نوشته بیهقی طغرل، چغری (داوود) و بیغو صاحب دیوان «سوری» را شفیع خود به نزد سلطان مسعود غزنوی قرار دادند تا سرزمین «نساء» در نزدیکی مرز را بایشان واگذار کند. در مقابل، آنان علاوه بر دادن سه گروگان خود را نیز جزو لشکر سلطان مسعود قلمداد کردند تا «هر خدمت فرموده آید تمام کنند». طغرل، چغری و بیغو در عمل منطقه مورد نظر خود را تصرف کرده و پس از سنجیدن قدرت حریف، نامه‌ای دیگر به دربار سلطان مسعود فرستادند و در آن از سلطان مسعود بعنوان «خداوند سلطان» یاد کرده و خواستار شدند که «این شهرک‌ها که اطراف بیابان است چون «مرو» و «سرخس» و «باورد» ما را داده آید و ... لشکر به نشابور و هرات مقام کنند. اگر قصد ما کنند ناچار ما به دفع آن مشغول باید شدن و حرمت از میان برخیزد» (تاریخ بیهقی ص 505)

سلطان مسعود مصمم شد خود به دفع سلجوقیان اقدام کند و در «دندانقان مرو» بسال 1037 میلادی (415ه.ش) سپاه غزنوی تارومار شد. بنحویکه خود سلطان غزنوی این جمله معروف را گفت: «درمرو بگرفتم [سلطنت غزنوی را از سامانیان] و در مرو بشد [قدرت غزنویان]» طغرل پس از این پیروزی تابغداد پیشروی کرد (1055 میلادی = 433ه.ش) و با آگاهی و درایت تمدن شهری ایران و خاورمیانه را از آسیب مهاجرت سیل آسای ایلات ترک که از خراسان می‌آمدند، حفظ کرد و آنها را بصورت سازمان یافته به سوی بیزانس (روم شرقی) هدایت نمود که در زمان جانشین و برادر زاده اش آلپ‌ارسلان منجر به پیروزی درخشان ملازگرد (1071 میلادی) شد و ایران برای آخرین بار سلطه خود را تا مدیترانه گسترش داد. رنه گروسه در مورد وسعت قلمرو سلجوقیان می‌نویسد: «از ترکستان چین تا ثغور مصر و امپراتوری بیزانس (آسیای صغیر) گسترده بود» (امپراتوری صحرانوردان ص 264) یکی از سرداران ملکشاہ بنام «ابوالقاسم» با تأسیس نیروی دریائی در آسیای صغیر حتی دریای «اژه» را نیز تحت کنترل خود داشت و «چاکان» سردار دیگر سلجوقی شهرهای مدیترانه‌ای از میر، کازیم، فوجا و جزایر میدل و سیام را تصرف کرد. سردار دیگر سلجوقی بنام «تانری برمیس» (شاید تانری وئرمیش: خداداد) شهر تاریخی و مشهور «افس» را تصرف کرد. (اخبار سلاجقه روم، متن کامل، (مختصر سلجوقنامه ابن بی‌بی)، محمد جواد مشکور، انتشارات کتابفروشی تهران، شهر تبریز، ص 181)

دلیل دیگر بر یهودی مذهب بودن اولیه ترکان سلجوقی وجود ابراهیم ینال میباشد. ینال یا اینال به ترکی قیرقیزی بمعنی پادشاه است. (امپراتوری صحرانوردان، ص 312) مورخین، ابراهیم ینال را پسر دائی و در عین حال برادر ناتنی (بطنی از طرف مادر) فرزندان میکائیل بن سلجوق یعنی طغرل و چغری (داوود) و ییغو دانسته‌اند. سؤال کلیدی و اساسی اینست که چگونه فردی هم برادر ناتنی و بطنی کسی (یا کسانی) میتواند باشد (مادر یکی و پدر جدا) و هم پسر دائی او (یا آنها)؟

این امر در روابط زناشویی حاکم در اسلام غیرممکن است. زیرا لازمه این امر ازدواج خواهر و برادر است. از وجود چنین نسبتی میان طغرل و چغری و ییغو یعنی پسران میکائیل و ابراهیم پسر ینال لازم می‌آید که مادر طغرل نخست، زن برادرش ینال باشد و سپس ابراهیم از این ازدواج متولد شود. آنگاه بعلت فوت برادر (ینال) یا طلاق از او، خواهر بیوه ینال با پدر طغرل و چغری و ییغو یعنی میکائیل پسر سلجوق ازدواج کند که در اینصورت ابراهیم برادر ناتنی و پسر دائی فرزندان میکائیل محسوب می‌شود. وجود چنین رابطه‌ای مسلماً حاکی از تأثیر اعتقادات و عرف دوره قبل از اسلام آوردن میکائیل و فرزندان او با ابراهیم پسر ینال می‌باشد.

در دین زرتشتی که ازدواج با محارم بسیار ستوده است:

«حلال‌اند حوران سیمین بدن چه مادر، چه خواهر چه دختر چه زن»

چون سلاجقه پیش از تشرف به اسلام زرتشتی نبودند، لذا طرح این مسئله خارج از موضوع می‌باشد. بعلاوه دین زرتشتی مانند یهودیت جزو ادیان تباری است و نه اعتقادی و ایمانی (مانند بودائیسیم، مسیحیت و اسلام)؛ و تاریخ زرتشتی بودن ترکان را شهادت نداده است.

در بخشی از آئین شمینی جز با مادر بطنی، ازدواج با تمام زنان مجاز بود (بخصوص در میان مغولها) اما بنا به شهادت تاریخ تأسیس امپراتوری خزر با اتحاد قبایل خزر و اُغوز تحقق یافته بود و با وجود آنکه ریشه دین در میان قبایل بطور کلی ضعیف و در روستاها خفیف و در شهرهای سنتی قوی است (برخلاف تصوف و ادیان مبتنی بر جادوگری) اما به هر حال ایلات اُغوز وابسته به سلجوق از مدت‌ها قبل در دایره آریستوکراسی خزران قرار داشتند و لذا از مناسبات زناشوئی به شیوه موجود در آئین شمنیستی دور شده بودند.

در دین یهود با وجود آنکه ما، در تورات از ازدواج ابراهیم با خواهر صُلبی خود (پدر یکی مادر جدا) سارا، مطلعیم (تورات، سفر پیدایش، باب بیستم، آیه 12) که در سفر مصر و جرار (میان قادش و شور) وی رابعنوان خواهر خود مدتی به حرمسرای فرعون مصر و سپس «آبی ملک ملک جرار» روانه میکند و «فرعون» و نیز «ملک جرار» بعد از اطلاع و «آگاهی غیبی» از ماجرا، مجدداً «زن و خواهر» ابراهیم یعنی سارا را با هدایا با باز میگرداند! (تورات، سفر پیدایش، باب 12 آیه 16-11) و نیز از حادثه استثنائی «لوط» با خبریم که دو دختر او در حال مستی برای جلوگیری از بریده شدن نسل پدر از او حامله شدند (تورات، سفر پیدایش، باب 19، آیه 38-31)، اما ازدواج پدر با دختر، و برادر با خواهر در سنت رایج ممنوع است. لیکن ازدواج دائمی با خواهرزاده و عمو با برادرزاده بسیار رایج و حتی نظیر ازدواج دختر عمو با پسر عمو در میان مسلمین بسیار مطلوب است. لذا امکان دینی اینکه در زمان اتحاد اُغوزها با خزران و دردوران پیروی از سنت یهودیت، مادر طغرل نخست با برادر صُلبی (پدر یکی و مادر جدا) خود و یا بادائی خویش «ینال» ازدواج کرده که ابراهیم حاصل این پیوند بوده است، کاملاً محتمل میباشد. پس از مرگ ینال یا با احتمال ضعیف طلاق از او، مادر طغرل با میکائیل پسر سلجوق ازدواج کرده و طغرل و چغری (داوود) و بیغو حاصل این ازدواج دوم‌اند. پس از تولد فرزندان حادثه کوچ و مهاجرت اجباری سلجوق با قبیله‌اش از میان خزران به قسمت علیای سیحون رخ داد. سلجوق و قبیله‌اش در حوالی شهر بخارا همگی به اسلام گرویدند.

امروز فرزندان یک خانواده، عمو و دائی والدین خود را «عمو» و «دائی» (و فرزندان آنها را «پسرعمو»، «دختر عمو» و ...) خطاب می‌کنند. در آن ایام نیز این قاعده در مورد طغرل و ابراهیم (ینال) وجود داشت؛ یعنی ابراهیم هم برادرزاده یا پسر دائی مادر طغرل بود و هم برادر بطنی فرزندان او (مادریکی و پدر جدا) ضمن آنکه ابراهیم در خانه پدر طغرل و با آنها بزرگ میشد و لذا این تقرب برادری و پسردائی بودن کاملاً طبیعی و قابل فهم است.

نتیجه اینکه اقوام ترک خزر اُغز نخست مانع نفوذ اسلام به اروپا از طریق قفقاز شدند. اما اُغوزها پس از جدائی از خزرها موفق به ایجاد امپراتوری سلجوقی شده و با پیروزی ملازگرد (1071 میلادی) کمرامپراتوری روم شرقی

(بیزانس) را برای همیشه شکستند. سلجوقی‌ها با این پیروزی، جنگ‌های هزار و صدساله ایران و روم را به نفع ایران و اسلام (در برابر مسیحیت) پایان دادند. آنان دو جنگ صلیبی را به‌تنهایی دفع کردند و آخرین جنگ صلیبی نیز به همت سردار سلجوقی بنام سلطان ببرز به اتمام رسید. (رنه گروسه: جهگ‌های صلیبی‌از سری کتابهای چه میدانیم، تهران)

در واقع پس از تکمیل و تحکیم پیروزی‌های ملازگرد بوسیله سلیمان بن قتلمش پسر اسرائیل بن سلجوق بود که باعث شد که میشل پادشاه بیزانس از پاپ گریگوری هفتم برای جلوگیری از حملات سلجوقیان یاری بخواهد و این آغاز جنگ‌های صلیبی است که مدت چهار صدسال ادامه یافت. بالاخره فتح قسطنطنیه و تبدیل آن به اسلام‌بول (شهر اسلام) (1453 میلادی 831 ه.ش) توسط سلطان محمد فاتح در واقع خود ادامه و اوج موفقیت‌های سلاجقه بود. مورخین غربی فتح قسطنطنیه را نظیر حوادثی چون سقوط روم، کشف آمریکا و انقلاب کبیر فرانسه، بحق از نقاط عطف تاریخ میدانند. توجه به علیت در حوادث تاریخی ما را بر آن میدارد که در تاریخ همسایگان کشور کهنسال خودمان ایران با دقت بیشتری به بررسی بپردازیم.